

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ



# تمدن - جامعه شناسی

رویکردی انتقادی و تحولی از دریچه فلسفه تاریخ و تمدن

دکتر ایمان عرفان منش

عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق علیه السلام



انشارات  
دانشگاه امام صادق علیه السلام

**عنوان:** تمدن - جامعه‌شناسی؛ رویکردی انتقادی و تحولی از دریچه فلسفه تاریخ و تمدن

**مؤلف:** دکتر ایمان عرفان‌منش

**ناشر:** دانشگاه امام صادق علیه‌السلام

**صفحه آرا:** محمد روشنی

**طراح جلد:** اعظم حسین‌زاده

**نمایه‌ساز و ناظر نسخه‌پردازی و چاپ:** رضا دیبا

**چاپ و صحافی:** چاپ سپیدان

**چاپ اول:** ۱۴۰۲

**قیمت:** ۱/۷۰۰/۰۰۰ ریال

**شمارگان:** ۵۰۰ نسخه

**شابک:** ۹۷۸-۶۲۲-۵۲۵۹-۹۵-۹

فروشگاه مرکزی: تهران: خیابان انقلاب، بین خیابان فخررازی و خیابان دانشگاه، مجتمع پارسا، همکف، واحد ۲ و ۳  
تلفن: ۶۶۹۵۴۶۰۳ - تلفن مرکز پخش: ۹۱۰۶۰۶۷۴۱۱  
فروشگاه کتاب صادق: تهران: بزرگراه شهید چمران، پل مدیریت، ضلع شمالی دانشگاه  
صندوق پستی ۱۵۹-۱۴۶۵۵ • کد پستی: ۱۴۶۵۹۴۳۶۸۱ • تلفکس: ۸۸۳۷۰۱۴۲  
فروشگاه اینترنتی: <https://press.isu.ac.ir> • E-mail: [pub@isu.ac.ir](mailto:pub@isu.ac.ir)

سرشناسه: عرفان‌منش، ایمان، ۱۳۶۸-

عنوان و نام پدیدآور: تمدن - جامعه‌شناسی؛ رویکردی انتقادی و تحولی از دریچه فلسفه تاریخ و تمدن /

تألیف ایمان عرفان‌منش.

مشخصات نشر: تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۴۰۲.

مشخصات ظاهری: ۲۹۷ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۲۵۹-۹۵-۹

موضوع: جامعه‌شناسی

موضوع: علوم اجتماعی

موضوع: تجدد

موضوع: تمدن

موضوع: دین و علوم انسانی

شناسه افزوده: دانشگاه امام صادق (ع)

رده‌بندی کنگره: HM۶۰۶

رده‌بندی دیویی: ۳۰۱

شماره کتابشناسی ملی: ۹۳۰۲۴۵۹

تمام حقوق محفوظ است، هیچ بخشی از این کتاب بدون اجازه مکتوب ناشر قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا و انتقال در فضای مجازی نمی‌باشد.  
این اثر تحت پوشش قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

## فهرست اجمالی

سخن ناشر .....	۹
پیشگفتار .....	۱۱
مقدمه: «تمدن - جامعه‌شناسی» به چه معناست و ضرورت آن چیست؟ .....	۱۳
فصل اول: احاطه تمدنی غرب بر علم جامعه‌شناسی از ظهور تا افول؛ به روایت غرب ..	۲۵
فصل دوم: مبانی جهان‌بینی تمدنی در علوم انسانی اجتماعی غرب؛ ملاحظات	
در باره مواجهه فعال و انتقادی .....	۷۹
فصل سوم: رویکرد تمدنی به تحول علوم انسانی اجتماعی؛ بایسته‌ها و موانع .....	۱۸۱
نتیجه‌گیری .....	۲۴۷
پیوست‌ها .....	۲۵۳
فهرست منابع .....	۲۶۷
نمایه .....	۲۷۹



## فهرست مطالب

سخن ناشر .....	۹
پیشگفتار .....	۱۱
مقدمه: «تمدن - جامعه‌شناسی» به چه معناست و ضرورت آن چیست؟ .....	۱۳
فصل اول: احاطه تمدنی غرب بر علم جامعه‌شناسی از ظهور تا افول؛ به روایت غرب ....	۲۵
مقدمه .....	۲۵
۱. سوبیه‌های تمدنی در فلسفه تاریخ مدرن: اقرارها و تردیدها .....	۲۶
۲. زایش مفهوم «جامعه» بر طبق فلسفه تاریخ و تمدن غرب: تبارشناسی جامعه‌شناسی در گفتمان مدرنیته .....	۴۵
۳. طغیان‌های فکری و تأملات انتقادی بر سر راه مبانی تمدنی جامعه‌شناسی در هزاره سوم: فرجام یا آغازهایی نو؟ .....	۶۳
جمع‌بندی .....	۷۶
فصل دوم: مبانی جهان‌بینی تمدنی در علوم انسانی اجتماعی غرب؛ ملاحظات دربارۀ مواجهه فعال و انتقادی .....	۷۹
مقدمه .....	۷۹
۱. تمدن غرب و جهان‌بینی جامعه مدرن: مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی ....	۸۱
۱-۱. درآمد اول: ریشه‌های تمرکز در هستی‌شناسی و انسان‌شناسی دنیای مدرن .....	۸۱
۱-۲. درآمد دوم: مصادیق فکری بحث در تاریخ غرب .....	۸۶
۱-۳. درآمد سوم: مدرنیسم و مدرن شدن .....	۸۸

- ۴-۱. فرد و فردگرایی: انسان روان‌شناختی، اراده‌آزاد، قدرت ..... ۹۱
- ۵-۱. خردگرایی و علم‌گرایی: جهان‌بینی علمی، دنیاسازی، سکولاریزاسیون ... ۹۴
- ۶-۱. حاکمیت قانون و شهروندی: لیبرالیسم، جامعه جهانی، پارادوکس دموکراسی ..... ۱۰۰
- ۷-۱. ارزیابی‌های انتقادی ..... ۱۰۵
۲. تمدن غرب و فطرت ناباوری در جامعه‌شناسی ..... ۱۰۸
- ۱-۲. درآمد: تأثیر جهان‌بینی بر مطالعه زندگی اجتماعی ..... ۱۰۸
- ۲-۲. جایگزین فطرت در جامعه‌شناسی: مثال پییر بوردیو ..... ۱۰۹
- ۳-۲. نگاهی به نظریه فطرت شهید مطهری (ره) ..... ۱۲۲
- ۴-۲. مواجهه فطرت با جهان‌بینی جامعه‌شناسی غرب: بر اساس مثال بوردیو ..... ۱۲۹
۳. تغییر مدار فلسفه تاریخ و تمدن در علوم انسانی اجتماعی: اشارات انتقادی و ایجابی ..... ۱۳۶
۴. رویکرد انتقادی به علوم انسانی اجتماعی غرب از منظر فرهنگی و تمدنی ..... ۱۵۹
- ۱-۴. درآمد: علوم انسانی اجتماعی تمدن غرب در جوامع مسلمان ..... ۱۵۹
- ۲-۴. علوم انسانی عرصه نفوذ جهان‌بینی‌ها و تهاجم فرهنگی: نگرشی مجموعه‌ای ..... ۱۶۴
- ۱-۲-۴. سطح مبنایی: اتصال بنیان‌های جهان‌بینی عالم با علوم انسانی ..... ۱۶۴
- ۲-۲-۴. سطح نظری: نسبت معرفت دینی با علوم انسانی (نگرشی انتقادی به تجربه غرب) ..... ۱۶۵
- ۳-۲-۴. سطح پیامدی: تبعات و چالش‌های فردی - اجتماعی علوم انسانی موجود در پرتو نقد نگرش سلطه‌طلبی علمی غرب ..... ۱۶۷
- ۳-۴. الگوی فرهنگی انتقادی در رویارویی با علوم انسانی غرب: ملزومات جهت‌گیری علمی فرهنگی ..... ۱۷۱
- ۱-۳-۴. سطح مبنایی: صورت‌بندی علوم انسانی مسئله‌محور با توجه به زمینه اجتماعی فرهنگی ..... ۱۷۱
- ۲-۳-۴. سطح نظری: ملزومات و پیامدهای مسئله انتقال و جذب دستاوردهای موجود ..... ۱۷۲



۳-۳-۴. سطح پیامدی: نگرش تمدنی به علوم انسانی با توجه به سهم و تأثیر	۱۷۴
پیشینه علمی ایران اسلامی در علوم انسانی موجود .....	۱۷۴
جمع بندی .....	۱۷۹
فصل سوم: رویکرد تمدنی به تحول علوم انسانی اجتماعی؛ بایسته ها و موانع .....	۱۸۱
مقدمه .....	۱۸۱
۱. نسبت علوم انسانی اجتماعی با گفتمان پیشرفت و تمدن سازی .....	۱۸۲
۱-۱. درآمد: علوم انسانی اجتماعی و پیشرفت .....	۱۸۲
۲-۱. نگاهی به نظریه شهید مطهری (علیه السلام) در نسبت میان «دین، علم، فرهنگ و	۱۸۴
تمدن» .....	۱۸۴
۲-۱-۱. هستی شناسی و جهان بینی اسلامی .....	۱۸۴
۲-۱-۲. منزلت و جایگاه باورهای اسلامی در تمدن آفرینی .....	۱۸۵
۲-۱-۳. نقش جهاد، تحرک و اصلاح اجتماعی در تمدن سازی .....	۱۸۶
۲-۱-۴. چگونگی رابطه تمدن اسلامی در مصاف با سایر تمدن ها و جوامع .....	۱۸۹
۲-۱-۵. کیفیت تولید و انتقال علم در تمدن اسلامی .....	۱۹۲
۳-۱. مدل و مختصات پیشرفت .....	۱۹۵
۳-۱-۱. مرکزیت دین در مدل پیشرفت .....	۱۹۵
۳-۱-۲. ابعاد مسئله پیشرفت .....	۱۹۶
۳-۱-۴. چگونگی رابطه گفتمان و الگوی اسلامی ایرانی .....	۱۹۷
۳-۱-۱. مسیر تمدن و فرهنگ سازی: کفایت نظری و تجربی گفتمان .....	۱۹۷
۳-۱-۲. رویارویی گفتمان ها: گفتمان انقلاب اسلامی در مصاف با گفتمان های	۱۹۸
رقیب .....	۱۹۸
۵-۱. علوم انسانی و بُعد معرفتی تمدن اسلامی .....	۲۰۰
۵-۱-۱. اشاره ای به فلسفه علوم انسانی و اجتماعی .....	۲۰۲
۵-۱-۲. تقدم علوم انسانی و اجتماعی: نقش اجتماعی دانشمند مسلمان در	۲۰۳
الگوسازی .....	۲۰۳
۶-۱. علوم انسانی اجتماعی در بستر انقلاب اسلامی و تمدن نوین اسلامی .....	۲۰۴

۲. بینش «وبری» دربارهٔ استقرار و توسعهٔ تمدنی علوم اجتماعی: دلالت‌هایی برای تحول تمدنی علوم انسانی اجتماعی ..... ۲۰۸
- ۲-۱. درآمد: نقش ماکس وبر در بومی کردن جامعه‌شناسی ..... ۲۰۸
- ۲-۲. مؤلفه‌های قوم‌مداری روش‌شناختی در آرای ماکس وبر ..... ۲۱۳
- ۲-۲-۱. خوانشی دیگر از ربط ارزشی و علاقهٔ فرهنگی: اتصال موضوع علم با شرایط اجتماعی مکان-زمانمند ..... ۲۱۳
- ۲-۲-۲. تجربی-واقعی بودن علوم فرهنگی: افتراق میان معیارهای ارزشی با نسبی‌گرایی روش‌شناختی ..... ۲۱۴
- ۲-۲-۳. عزیمت از ارزش فرهنگی به ارزش‌های فرهنگی: حرکت از علم اجتماعی (غربی و معیار) به سوی علم‌های اجتماعی (بومی) ..... ۲۱۵
- ۲-۲-۴. جهان‌شمول‌گرایی علوم اجتماعی: انضمامی بودن علوم فرهنگی و سهم فرهنگ آیندگان در پیشرفت علم اجتماعی ..... ۲۱۷
- ۲-۲-۵. عقلانی‌شدن‌های گوناگون در بستر فرهنگ‌ها: تاریخ، ذهن و شرایط اجتماعی ..... ۲۱۸
- ۲-۳. دلالت‌هایی برای تحول تمدنی علوم انسانی اجتماعی ..... ۲۲۰
- ۲-۳-۱. مفروضات جهان‌شناختی: ناگزیر بودن از هستهٔ مرکزی فرهنگ ..... ۲۲۰
- ۲-۳-۲. مخاطرهٔ معرفتی: تبدیل قوم‌مداری روش‌شناختی از یک اصل روشی به قالب و محتوایی جهان‌شمول ..... ۲۲۲
- ۲-۳-۳. سلطهٔ علمی برآمده از خطای روش‌شناختی: جهانی‌کردن ربط ارزشی مورد علاقهٔ جامعه‌شناسان غرب ..... ۲۲۴
۳. آسیب‌شناسی حکمرانی در تحول علوم انسانی اجتماعی ..... ۲۲۷
- ۳-۱. درآمد: اهمیت حکمرانی در علوم انسانی اجتماعی ..... ۲۲۷
- ۳-۲. رویکرد رهبر انقلاب اسلامی به علوم انسانی در پرتو بیانیهٔ گام دوم انقلاب اسلامی ..... ۲۳۳
- ۳-۳. اولویت‌های کلیدی و نقاط قوت و ضعف کنونی در تحول علوم انسانی ..... ۲۳۶
- ۳-۴. خلیات و «فرهنگ علم و فناوری» ..... ۲۴۰

۲۴۵	جمع‌بندی
۲۴۷	نتیجه‌گیری
۲۵۳	پیوست‌ها
	پیوست (۱): طلیعه حرکت از کثرت باطل به وحدت حق: معرفت، نظم نوین جهانی و تمدن
۲۵۳	
	پیوست (۲): متن سخنرانی مؤلف در دوازدهمین همایش ملی نخبگان
۲۶۱	
	پیوست (۳): مشخصات بیانات رهبر انقلاب اسلامی
۲۶۴	
۲۶۷	فهرست منابع
۲۷۹	نمایه

#### فهرست شکل‌ها، نمودارها و جداول

۱۱۳	شکل ۱-۲. لایه‌ها و سطوح مطالعه و بررسی سبک زندگی
۱۲۸	جدول ۱-۲. خلاصه مدل نظری برآمده از نظریه فطرت شهید مطهری (علیه السلام)
	جدول ۲-۲. فراوانی مفاهیم در بیانات رهبر انقلاب درباره آسیب‌شناسی فرهنگی
۱۶۳	علوم انسانی
	جدول ۲-۳. مهم‌ترین دوگانه‌های مفهومی در بیانات رهبر انقلاب درباره آسیب‌شناسی فرهنگی علوم انسانی
۱۶۴	
	نمودار ۱-۲. نمودار مفهومی علوم انسانی عرصه نفوذ جهان‌بینی‌ها و تهاجم فرهنگی: نگرشی مجموعه‌ای
۱۷۰	
	نمودار ۲-۲. نمودار مفهومی الگوی فرهنگی انتقادی در رویارویی با علوم انسانی غرب: ملزومات جهت‌گیری علمی فرهنگی
۱۷۷	
	جدول ۲-۴. خلاصه رویکرد رهبر انقلاب اسلامی درباره علوم انسانی-اجتماعی
۱۷۸	
	نمودار ۱-۳. ابعاد مسئله پیشرفت
۱۹۷	
	نمودار ۲-۳. ابعاد گفتمان پیشرفت
۱۹۸	
	جدول ۱-۳. شاخص‌های پیشنهادی برای ارزیابی برنامه‌های رشته‌های علوم انسانی اجتماعی بر اساس تحول تمدنی
۲۲۶	

- جدول ۳-۲. مهم‌ترین مؤلفه‌ها برای حکمرانی پایدار در عرصه علم ..... ۲۳۱
- جدول ۳-۳. چند مورد از الگوهای خط‌مشی‌گذاری عمومی و معادل و نتیجه آن  
برای سیاست‌گذاری علوم انسانی ..... ۲۳۲
- جدول ۳-۴. توصیه‌های علمی مستخرج از بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی ..... ۲۳۵
- جدول ۳-۵. اولویت‌های کلیدی و نقاط قوت و ضعف کنونی در تحول علوم انسانی. ۲۳۹
- جدول ۳-۶. برخی از مشکلات «فرهنگ علم» در شرایط کنونی ..... ۲۴۲

## سخن ناشر



رسالت و مأموریت دانشگاه امام صادق (علیه السلام) «تولید علوم انسانی اسلامی» و «تربیت نیروی درجه یک برای نظام» (که در راهبردهای ابلاغی مقام معظم رهبری مدظله تعیین شده) است. اثرپذیری علوم انسانی از مبانی معرفتی و نقش معارف اسلامی در تحول علوم انسانی، دانشگاه را بر آن داشت که به طراحی نو و بازمهندسی نظام آموزشی و پژوهشی جهت پاسخ‌گویی به نیازهای نوظهور انقلاب، نظام اسلامی و تربیت اسلامی به‌عنوان یک اصل محوری برای تحقق مأموریت خویش بپردازد و بر این باور است که علم توأم با تزکیه نفس می‌تواند هویت جامعه را متأثر در مسیر تعالی و رشد قرار دهد.

از این حیث «تربیت» را می‌توان مقوله‌ای محوری یاد نمود که وظایف و کارویژه‌های دانشگاه، در چهارچوب آن معنا می‌یابد؛ زیرا که «علم» بدون «تزکیه» بیش از آنکه ابزاری در مسیر تعالی و اصلاح امور جامعه باشد، عاملی مشکل‌ساز خواهد بود که سازمان و هویت جامعه را متأثر و دگرگون می‌سازد.

ازسوی دیگر «سیاست‌ها» تابع اصول و مبادی علمی هستند و نمی‌توان منکر این تجربه تاریخی شد که استواری و کارآمدی سیاست‌ها در گرو انجام

پژوهش‌های علمی و بهره‌مندی از نتایج آن‌هاست. از این منظر پیشگامان عرصه علم و پژوهش، راهبران اصلی جریان‌های فکری و اجرایی به حساب می‌آیند و نمی‌توان آینده درخشانی را بدون توانایی‌های علمی - پژوهشی رقم زد و سخن از «مرجعیت علمی» در واقع پاسخ‌گویی به این نیاز بنیادین است. دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام) در واقع یک الگوی عملی برای تحقق ایده دانشگاه اسلامی در شرایط جهان معاصر است. الگویی که هم‌اکنون ثمرات نیکوی آن در فضای ملی و بین‌المللی قابل مشاهده است. طبعاً آنچه حاصل آمده محصول نیت خالصانه و جهاد علمی مستمر مجموعه بنیان‌گذاران و دانش‌آموختگان این نهاد است که امید می‌رود با اتکاء به تأییدات الهی و تلاش همه‌جانبه اساتید، دانشجویان و مدیران دانشگاه، بتواند به مرجعی تمام‌عیار در گستره جهانی تبدیل گردد.

معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام) با توجه به شرایط، امکانات و نیازمندی جامعه در مقطع کنونی با طرحی جامع نسبت به معرفی دستاوردهای پژوهشی دانشگاه، ارزیابی سازمانی - کارکردی آن‌ها و بالاخره تحلیل شرایط آتی اقدام نموده که نتایج این پژوهش‌ها در قالب کتاب، گزارش، نشریات علمی و... تقدیم علاقه‌مندان می‌گردد. هدف از این اقدام - ضمن قدردانی از تلاش خالصانه تمام کسانی که با آرمان و اندیشه‌ای بزرگ و ادعایی اندک در این راه گام نهادند - درک کاستی‌ها و اصلاح آن‌هاست تا از این طریق زمینه پرورش نسل جوان و علاقه‌مند به طی این طریق نیز فراهم گردد؛ هدفی بزرگ که در نهایت مرجعیت مکتب علمی امام صادق (علیه‌السلام) را در گستره بین‌المللی به همراه خواهد داشت (ان شاء الله).

ولله الحمد

معاونت پژوهشی دانشگاه

## پیشگفتار



در مواجهه با کتاب‌ها و نظریه‌های جامعه‌شناسی، شاید برای بیشتر مخاطبان چنین سؤالاتی پیش آمده باشد که نسبت مباحث این علم با سایر جوامع چیست؟ آیا می‌توان در سراسر جهان مباحثاً و علی‌الذم از علوم انسانی اجتماعی غرب برای فهم و ارائه راهکار نسبت به مسائل اجتماعی و فرهنگی استفاده کرد؟ نسبت جامعه‌شناسی با مدرنیته و تمدن چیست؟ آیا جامعه‌شناسی استطراداً به مسائل تمدنی می‌پردازد؟

ایده «تمدن-جامعه‌شناسی» به مخاطبان (اعم از استادان، پژوهشگران، دانشجویان و سایر علاقه‌مندان) روایتی متفاوت از علم جامعه‌شناسی را عرضه می‌کند. مقدمه کتاب سراسرنمایی از ایده فوق را از آغاز تا انجام به همراه پاره‌ای از منبّهات معرفی می‌کند. با مطالعه مقدمه نسبتاً اجمالی اثر، مسیر و رویکرد سایر فصول برای مخاطبان منکشف می‌شود. این کتاب در سه فصل نگارش یافته است. فصل اول احاطه تمدنی غرب بر علم جامعه‌شناسی از ظهور تا افول؛ به روایت غرب است. این فصل از سه مبحث تشکیل می‌شود و شامل شمّه‌ای از مدعیات، مناقشات و تردیدهای اخیر در جامعه‌شناسی است؛ مسیری که تبارشناسی علم جامعه‌شناسی را از منظری تمدنی و جدید معرفی می‌کند. این مباحث تعمداً نسبت به سایر فصول

موجزتر تنظیم شده‌اند تا تکمیل‌کننده ذهن مخاطب نسبت به مطالب مقدمه و وافی به مقصود باشد. فصل دوم مبانی جهان‌بینی تمدنی در علوم انسانی اجتماعی غرب؛ ملاحظاتی دربارهٔ مواجههٔ فعال و انتقادی را شامل می‌شود. چهار مبحث به معرفی مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی متصل به علوم انسانی اجتماعی (جامعه‌شناسی) و روزه‌هایی انتقادی و ایجابی از منظر تمدنی نسبت به این علوم اختصاص دارد. فصل سوم رویکرد تمدنی به تحول علوم انسانی اجتماعی؛ بایسته‌ها و موانع است. مباحث سه‌گانهٔ این بخش رهیافتی پیشنهادی برای مسئلهٔ تحول علوم انسانی اجتماعی را به همراه آسیب‌شناسی وضع موجود مطرح می‌کند. این رهیافت قائم بر علوم انسانی اجتماعی تمدن‌ساز است. مطالعهٔ پیوست اول کتاب نیز که مستشهد و مستظهر به برخی قرائن تمدنی است، خالی از لطف نخواهد بود.

این کتاب قرار نبوده است همچون بعضی از آثار که ابتدا مفاهیم و اصطلاحاتی را مرور، تعریف و جمع‌بندی می‌کنند، تدوین شود؛ اگرچه در قفای اشارات و به‌طور مضیق نکاتی ملحوظ شده‌اند. فرض بر این گذاشته شده که مخاطبان اجمالاً به مبانی و برخی تعبیر تفظن و آشنایی دارند؛ و لذا تفصیلاً از عرضه و ایضاح مقدمات گذر و صرف نظر کرده است. امید می‌رود که کتاب «تمدن - جامعه‌شناسی» در مقاطع تحصیلات تکمیلی به عنوان منبعی درسی برای رشته‌های دانشگاهی (به‌ویژه علوم اجتماعی) که واحدهایی از جامعه‌شناسی را شامل می‌شوند، سودمند و نیز تأمل‌برانگیز باشد. این اثر هم حاصل مطالعه و پژوهش انباشتهٔ نویسنده طی حدوداً دو دههٔ اخیر است و هم برآمده از تجربهٔ حضور مؤلف در عرصهٔ برنامه‌ریزی، گسترش و تحول آموزش عالی علوم اجتماعی است.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

ایمان عرفان‌منش - زمستان ۱۴۰۰



## مقدمه:

### «تمدن - جامعه‌شناسی»

### به چه معناست و ضرورت آن چیست؟



تاکنون جامعه‌شناسی را به طور متعارف به عنوان علم مطالعه جامعه مدرن تعریف کرده‌اند.<sup>۱</sup> این علم از جهازات معرفتی و زاینده تمدن غرب است. اساساً، سیر نضج تا افول (احتمالی) علوم اجتماعی تابعی از وضعیت نزولی یا صعودی آن تمدن است و به عبارت دیگر جامعه‌شناسی، علمی است تمدنی<sup>۲</sup>؛ به عنوان مثال، اگر قائل به این باشیم که تمدن غرب بر طبق رویکردی خاص از «فلسفه تاریخ»<sup>۳</sup> رو به افول است، آن‌گاه، آن تمدن به همراه تمامی اجزای کالبد و هیبت معرفتی اش محتوم به روندی نزولی خواهد بود.

۱. برای اطلاع از جزئیات و استدلال‌ات مربوط به این ایده، به مبحث دوم از فصل اول کتاب مراجعه شود.  
۲. برای اطلاع از نسبت ایده تمدن - جامعه‌شناسی با مقوله تعیین تمدنی به انتهای همین بخش (مقدمه) مراجعه شود.  
۳. در این کتاب مراد از فلسفه تاریخ، فلسفه نظری (جوهری) تاریخ است. برای اطلاع بیشتر، به مبحث سوم از فصل دوم مراجعه شود.

پس، مواجهه علوم موسوم به غربی و غیرغربی در آوردگاه معرفتی، صرفاً برشی از مواجهه را روایت می‌کند؛ درحالی‌که مرکز و هسته مواجهات عملاً تمدنی است؛ ازاین‌رو، جامعه‌شناسی را باید با تمدنی که به آن منضم و الصاق شده است، ببینیم.

جامعه‌شناسی در غرب هم مولود مدرنیته است و هم مقوم وجوه اجتماعی-فرهنگی تمدن غرب. به یک معنا، مدرنیته روح حاکم و دمیده شده در تمدن غرب محسوب می‌شود. درست است که جامعه‌شناسی قرار بوده است تا علم مطالعه جامعه مدرن باشد، اما عملاً تحکیم‌کننده و تثبیت‌کننده انگاره مدرنیته در قالب تمدن غرب بوده است (حداقل از ابتدای شکل‌گیری‌اش تا مقطعی از تاریخ معاصر). برخی از تأکیدات ضمنی یا صریح تمدنی در نظریه‌ها و اندیشه‌های جامعه‌شناسان غربی، مربوط به وجه فرهنگی تمدن و دسته‌ای دیگر مربوط به وجه توسعه اجتماعی (شهری و ساختاری) تمدن بوده است. به‌طور بالقوه، هر تمدنی می‌تواند مشتمل بر تنوعات فکری درون‌زاد و بومی خود باشد. در همین راستا، در تمدن غرب می‌توان اختلافات فکری و نظری را آشکارا دید؛ اما به‌رغم این تکثرات، وحدت در هسته تمدنی به قوت خود باقی است و نقش جاذب کانونی را ایفا می‌کند. گو این‌که مدرنیته نامیراست و همچنان به‌منزله چتری واحد قابلیت باز-ترمیم و باز-تطبیق را دارد.

پیرامون علوم اجتماعی، میدانی که تاکنون رویکردهای مختلف نسبت به علم دینی و علم بومی (ضمن تفتن به تفاوت آنها) در آن طرح مسئله کرده‌اند، عموماً میدان فلسفه علم (فلسفه علوم اجتماعی) بوده است؛ لکن فلسفه علوم اجتماعی با در نظر گرفتن فلسفه تاریخ راهگشا و کامل می‌شود. اگر طرح مسئله متوقف در میدان اول (میان‌پارادایمی) باشد، معیار فراپارادایمی برای انتخاب میان پارادایم‌های مختلف نسبت به علوم

اجتماعی در دسترس نخواهد بود. ناگزیر گزینش‌ها در هر دوره، بر اساس گزینش‌های قراردادی میان جمعی از دانشمندان خواهد بود؛ در این صورت، رجحان یک پارادایم بر دیگری بر طبق علائق و ذائقه علمی پیگیری خواهد شد؛ بدون این که یکی از آنها بتواند خود را بالاتر یا برتر از دیگری معرفی کند. در نتیجه، همان چالش موسوم به «روایتی از میان روایت‌های گوناگون» پیش خواهد آمد؛ اما با دخیل کردن فلسفه تاریخ می‌توان علوم اجتماعی را در میدانی تمدنی وارد کرد؛ به عنوان مثال بر طبق فلسفه تاریخ ملهم از رویکرد اسلامی، آنچه اتخاذ این رویکرد نسبت به معرفت می‌تواند به عالم عرضه کند، برآمدن حقایق و مفاهیمی جدید برآمده از سنت الهی است. یکی از آن حقایق و مفاهیم، دوگانه «حق و باطل» است. به منصفه ظهور نرسیدن یا فقدان این دوگانه در جامعه‌شناسی متعارف غربی، ناشی از علقه‌ها و اقتضائات معرفتی و بنیادین آنان بوده است؛ اما نمی‌توان این فقدان را ابدی و محصور به روایت تمدن غرب دانست. فلسفه تاریخ برآمده از رویکرد اسلامی که واجد نگرش هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه متفاوتی نسبت به دنیای غرب است، بازگشتی به «فطرت» را به رغم غلتیده شدن ابنای بشر و معرفت او در کثرت روایت می‌کند؛ از این چشم‌انداز، بخشی از معرفت انسانی (با تأکید بر علوم انسانی اجتماعی) قابلیت «ارزیابی و ارزش‌یابی» پیدا خواهند کرد.

ایده «تمدن - جامعه‌شناسی» به این ایده پایبند است که نمی‌توان از جامعه‌شناسی موجود بدون در نظر گرفتن عقبه تمدنی آن سخن گفت. لایه‌های نقد نظریات جامعه‌شناسی متکثرند، اما اگر به اتصال علم جامعه‌شناسی به تمدن غرب اذعان کنیم، اصرار بر بخشی از نقدهای ظاهری و مقایسه‌ای ضرورتی نخواهند داشت؛ چرا که این علم و نظریاتش بر مبنای همان تمدن و علقه‌هایش شکل گرفته که برای خود آنان بومی و متصل به

وقایع تاریخی - معرفتی شان بوده است. بخش دیگر شامل نقد مثبت به معنای گزینش مؤلفه‌های قابل انتقال و اطلاق در تمدن دیگر خواهد بود؛ اما اگر قصد بهره‌مندی از علمی به نام جامعه‌شناسی به معنای تام آن را داریم، این علم با توجه به ریشه معرفتی اش در تمدن غرب، راهگشای مسیر و ارائه‌دهنده بینش و طریق برای مسائل اجتماعی و فرهنگی مان نخواهد بود. مادامی که نگرش هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه‌ای را که تمدن به جهازات معرفتی خود می‌بخشد، در نظر نیاوریم، پدیداری یک علم و فهم نسبت به آن واجد منقصت است. البته رابطه تمدن‌ها الزاماً تقابلی (تخاصمی) نیست و می‌توان از برخی وجوه علم مربوط به یک تمدن برای تمدن دیگر استفاده کرد. لکن هنگامی که بخشی از امور منقسم برحسب حق و باطل بشوند، وضعیت و کیفیت جذب تفاوت خواهد کرد.

خوب است که نسبت میان تمدن - جامعه‌شناسی با «جامعه‌شناسی تمدن» و «جامعه‌شناسی تمدنی» روشن شود. در جامعه‌شناسی تمدن، تمدن ابژه مطالعه و بررسی‌های جامعه‌شناختی قرار می‌گیرد؛ یعنی تمدن‌ها را به لحاظ لوازم، علاقه‌های مفهومی و دوگانه‌های نظری مرسوم در جامعه‌شناسی مطالعه می‌کنیم؛ مثلاً این که در قرون چهارم و پنجم، تمدن اسلامی به لحاظ سازمان‌های اجتماعی یا نیروهای اجتماعی چه ویژگی‌هایی داشته است یا این که آثار تمدنی بر نهادهای اجتماعی و نیز آثار عوامل اجتماعی بر نضج، پیشرفت یا افول تمدن چگونه عمل کرده‌اند. در جامعه‌شناسی تمدنی، نوعی رویکرد تمدن‌مدار در تحلیل‌ها و مطالعات جامعه‌شناسی سایه می‌افکند و امور و دنیای اجتماعی با دریچه تحلیلی تمدنی نگریده می‌شوند. جامعه‌شناس و پژوهشگر اجتماعی دیگر به دنبال تحلیل همه آنچه در جامعه و دنیای اجتماعی پیرامون در جریان است، نخواهد بود؛ بلکه سویه‌های تمدنی از پدیده‌های اجتماعی محل تمرکز قرار

می‌گیرند؛ مثلاً می‌توان جوامع غربی را با رویکردی تمدنی بررسی کرد و از رخدادهایی که بر آن جوامع گذشته است و همچنان می‌گذرد، خوانشی تمدنی ارائه داد. مآلاً، ما فی الضمیر جامعه‌شناسی تمدنی نوعی نسبی‌گرایی را به همراه خواهد آورد که بر طبق آن، شرق و غرب می‌توانند جامعه‌شناسی تمدنی خود را اقامه و پیگیری کنند و سؤال غامضی که سر بر خواهد آورد این است که از کدام جامعه‌شناسی تمدنی سخن می‌گوییم؟

اگر جامعه‌شناسی تمدن را یکی از به اصطلاح حوزه‌های جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی تمدنی را یکی از رویکردهای تحلیلی جامعه‌شناسانه بدانیم، تمدن - جامعه‌شناسی هیچ‌کدام از آن دو نیست. تمدن - جامعه‌شناسی نوعی خوانش تمدنی از خود جامعه‌شناسی است؛ این خوانش انتقادی، جامعه‌شناسی را هم به عنوان یک علم و هم به منزله سهم معرفتی‌اش در مدرنیته و تمدن غرب دربرمی‌گیرد. تمدن - جامعه‌شناسی مستقر در مطالعات معرفتی و بنیادی است؛ به این معنا که نمی‌توان از علم جامعه‌شناسی بدون اتصالش به یک تمدن که دارای مبانی مشخص هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه است، سخن گفت؛ به عبارت دیگر، جامعه‌شناسی منقطع از علقه‌های تمدنی، یک جامعه‌شناسی صوری و خام خواهد بود که بعضاً در ابتدای شکل‌گیری این علم در سال‌های پایانی قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم، خوانشی جهان‌شمول از آن ارائه می‌شد. این پیش‌فرض جهان‌شمولیت ریشه در پیش‌فرض استیلا و جهان‌شمولیت تمدن غرب به منزله پایان تمدن‌های بشر خردورز و قدرتمند داشت. این تصور از جامعه‌شناسی راه را برای مجموعه تفکرات اجتماعی بدیل بسته است. برخلاف رویکردهای موسوم به پسامدرن یا قرائت‌های متعالی و متأخر از مدرنیته (که تکثر را در عین نبود معیار قضاوت میان روایت‌های گوناگون می‌پذیرند)، تمدن - جامعه‌شناسی با پیش‌کشیدن شاقول و معیار «حقانیت»

مستظهر به فلسفه تاریخ و تمدن دین‌محور و متقن، با عرضه دوگانه حق و باطل، بن‌بست معرفتی ناشی از روایت‌های فوق‌الذکر را می‌گشاید.

دعوی اصلی این است که در میان نظریات و اندیشه‌های متفکران جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی نشانه‌ها و رگه‌هایی آشکار وجود دارند دال بر این‌که نوعی اتصال بین علم جامعه‌شناسی با تقویت انگاره تمدنی (غرب) و همگانی کردن (جهانی‌سازی) آن برقرار است. چالش هویت علمی و معرفتی آن هنگام رخ می‌نمایاند که عده‌ای کثیر از همان متفکران و اندیشمندان، برآمدن تمدن غرب را به عنوان «پایان تاریخ» روایت کرده‌اند. این رویکرد در ایده موسوم به «پیشرفت و ترقی» به اوج خود رسید و در سده اخیر به عنوان یک پیش‌فرض عمل کرده است. متعاقباً، جامعه‌شناسی متعارف غربی در حصارى به ظاهر نقدناپذیر قرار گرفت. چنین برداشتی کاملاً اتصال قرائت تمدنی با نوعی از فلسفه تاریخ و تمدن بشرساخته را نشان می‌دهد. فلسفه تاریخ غربی نوعی «رویکرد انحصاری» بدون شواهد متقن را یدک می‌کشد. اکنون، رجحان میان معارف تمدنی با کلید حق و باطل گشوده می‌شود و مخاطب را از پس حقایق تمدنی شان آگاه می‌سازد.

انحصارطلبی معرفت در تمدن غربی برآمده از انگیزه‌های پنهان در سطحی پیشین و منبعث از عقل ابزاری و این‌جهانی در کنار علقه‌های التذاذ و انتفاع (انسان سکولار منفعت‌طلب) است. لکن در تمدن نوین اسلامی، مبنا انحصارطلبی نیست و نظر به سوی فطرت و حقانیت است؛ از این‌رو، ما در عصری از «چرخش معرفتی» به سر می‌بریم که ریشه آن «چرخش تمدنی» است. در تمدن غرب نوعی «جهان-غربی-شدن» وجود دارد؛ اما در تمدن نوین اسلامی نوعی «جهان-حق‌گرایی-شدن» حاکم خواهد بود. انقلاب اسلامی طلیعه و مقدمه ساز آن تمدن است. اهتمام نسبت به گام دوم انقلاب اسلامی، اهمتامی فارغ از برچسب‌های ایدئولوژیک، ملی، نژادی یا

قومیتی است؛ بلکه اهتمامی بر مدار فطرتِ حق طلب بشری و در مسیر استکمالی اوست. مناقشه علوم اجتماعی با صفات یا اضافات متعدده و متباینه (غربی و غیر غربی) تماماً نزاعی محصور در میدان فلسفه علوم اجتماعی نیست، بلکه مواجهه‌ای است که در میدان تمدنی و فلسفه تاریخ ریشه دارد و در آنجا رقم می‌خورد.

اگر از طلوع تمدن نوین اسلامی سخن به میان می‌رود، این تمدن واجد دو شاه‌بال معرفتی و غیرمعرفتی یا غیرمادی و مادی است. ساختارهای نهادی و سازمانی نوعی تجلی وجه مادی و شکوفایی اقسام علوم تجلی وجه غیرمادی آن به‌شمار می‌روند. این تمدن به همراه خود نگرشی نو را نسبت به دنیای اجتماعی عرضه می‌کند. حال در فلسفه تاریخ برآمده از رویکرد اسلامی که علوم انسانی اجتماعی را از درون مجهز به نوعی آینده‌نگری و آینده‌شناسی ذاتی (و تخلف‌ناپذیر) می‌کند، می‌توان مقصد خط سیر انسان را به سوی آینده‌ای گشوده و جامعه‌ای مهدوی دید؛ براین اساس، تمدن مهدوی ملازم با سقوط تمدن غیرحق (به همراه جهازاتش) خواهد بود. این‌که در جامعه‌شناسی متعارف غربی نوعی نگاه منقطع به عالم قدسی و حیات معنوی اندراج یافته است، برای تمدن نوین اسلامی خطایی معرفتی تلقی می‌شود و لازم‌التصحیح خواهد بود.

تمدن نوین اسلامی با تمدن اسلامی متجلی و بروز یافته در مقطعی از گذشته تاریخی تفاوت‌هایی مهم دارد که در بین اصلی‌ترین و کلیدی‌ترین وجه تمایز، می‌توان به قائمیت تمدن نوین اسلامی بر مدار ظهور و حضور معصوم<sup>(ع)</sup> اشاره کرد. این تمدن مقدماتی دارد که شکل نهایی و تبلور یافته آن اساساً معطوف به دوره ظهور و حیات فرهنگی-سیاسی منجی است؛ هنگامه‌ای که فاصله خیال متصل و منفصل برداشته می‌شود و خیرات و برکات معنوی و اجتماعی ناشی از خیال متصل به اوج می‌رسد. تمدن غرب

پس از اومانیسم و سیری که به برآمدن من‌انسانی یا ابر-من تاریخی اجتماعی منجر شد، حول وحوش انسان خردورز و به تدریج بر مدار خرد جمعی (مستخرج از لیبرال دموکراسی) برای ساختن جامعه نیک این جهانی صورت‌بندی شده است (فارغ از مناقشات و افت‌وخیزهای نظری به دنبال پسانگاری<sup>۱</sup>). بسط پژوهش‌ها و مطالعات جامعه‌شناسی مرسوم، خودآگاهانه یا ناخودآگاهانه، بسط و بازتولید علقه‌های معرفتی مندرج در تمدن غرب است؛ هرچند ممکن است برخی نتایج مفید برای سایر جوامع به همراه داشته باشند. البته لایه‌هایی برای استفاده از نظریات علم جامعه‌شناسی وجود دارد که همگی متضمن مواجهه مستقیم با هسته مرکزی تمدنی آن نیست؛ اما بعضاً وسیع‌تر کردن قلمرو و میدان علم را برای آن تمدن در پی خواهد داشت.

ارائه یک مثال (مؤکداً مثالی صرف) به شفاف‌تر شدن بحث کمک می‌کند. به اذعان شمار کثیری از متفکران اجتماعی، انقلاب فرانسه یکی از نقاط عطف برای زایش مفهوم جامعه و به دنبال آن علم جامعه‌شناسی بود. دست‌کم این ادعا به عیان‌ترین وجهش در نوشته‌های آگوست کنت تقریر یافته است.<sup>۲</sup> انقلاب مذکور قطعه‌ای از تحولات تمدنی غرب به شمار می‌رود. حال در سمتی دیگر، اگر گفته شود که مبانی انقلاب اسلامی (که خود را مقدمه‌ای برای تمدن نوین اسلامی می‌داند)، قاعدتاً و سنتاً ریشه در هستی‌شناسی و انسان‌شناسی معینی دارد، پس حرکت در مسیر مطالعات اجتماعی برای این انقلاب با حرکت در مسیر مطالعات انقلاب سابق الذکر اقتضانات و علقه‌های معرفتی متفاوتی را به همراه خواهد داشت؛ به این دلیل که از دو تمدن متفاوت و با جهازات معرفتی و غیرمعرفتی مختلف اشراب

1. Post-mode

۲. این موضوع به صورت تفصیلی در مبحث دوم از فصل اول تشریح می‌شود. اجمالاً، برای اطلاع بیشتر بنگرید به: کابرا، ۱۳۹۹.



می‌گیرند. مگر این‌که مستشکل ادعا کند که درست است که علم جامعه‌شناسی در غرب در بطن تحولاتی تاریخی-معرفتی متولد شده، اما هرچه از آن مقدمات فاصله گرفته است، خود را مستقل‌تر، خالص‌تر و فارغ از مقدمات تاریخی‌اش کرده است! ادعایی که بعید می‌نماید؛ گرچه عده‌ای آن را اقامه کرده‌اند. اکنون، سؤال این است که آیا جریان اصلی و متعارف نظریه‌های جامعه‌شناسی (با عقبه معرفتی تمدنی‌شان) می‌توانند تمامی اضلاع و ابعاد یک جامعه به اصطلاح دینی را تحلیل کنند؟ آیا تأثیر دعا بر کنش انسان به ورد، افسون و عدم عقلانیت احاله می‌شود یا می‌تواند محل تأمل، تفسیر و تأویل واقع شود؟ آیا جامعه‌شناسی تمدن غرب می‌تواند باور مردمان یک جامعه نسبت به عالم قدس را در تحلیل‌هایش بگنجانند؟ فیه تأمل.

در دو تمدن، محصول و نتایج جامعه‌شناسی اشتراکاتی (در برخی لایه‌های سطحی) و نیز افتراقاتی اساسی پیدا خواهند کرد. عمده افتراقات ناشی از تأثیر جهان‌بینی و مفروضات هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه منتج از آن است. تفاوت جامعه‌شناسی در دو تمدن به معنای امکان در نظر گرفتن دو پارادایم برای یک علم نیست؛ به عنوان مثال، جامعه‌شناسی تفسیری در هر تمدن اقتضائات معرفتی خاص خود را دارد و درعین حال، این به معنای عدم راهیابی فهم هریک از طرفین به سمت دیگر نیست (مخمصه‌ای معرفتی که برخی از پسانگاران یا نسبی‌گرایان به دام آن افتاده‌اند)؛ مثلاً سوژه پدیدارشناسانه در جامعه‌شناسی متعارف غربی عمدتاً و مسامحتاً سوژه‌ای فاقد نقص در نظر گرفته می‌شود که صفاتی همچون بالغ بودن، واجد عقلانیت بودن و نظایر آن به او الصاق می‌شود. اما هنگامی که از منظر انسان‌شناسی اسلامی می‌توان از روحيات عارضی مختلف بر معصوم و غیرمعصوم یا مؤمن، فاسق، کافر و منافق سخن گفت، ادراکات و ملکات بر سوژه‌ها (در شئون جوارحی و جوانحی) متفاوت خواهند شد (مثلاً در بحث

از پدیدار به معنای انفسی و به معنای آفاقی). هویدا است که این تفاوت‌ها در تمدن غرب و جامعه‌شناسی ملهم از آن در زمره علائق معرفتی و جهان‌بینی‌اش نبوده است؛ اما فقدان این علاقه در آن تمدن را نمی‌شود حمل بر انکار اصل این تمایزات کرد. اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند.

آنچه گفته شد، به هیچ‌وجه به معنای هدم یا تخطئه علم جامعه‌شناسی متعارف نیست؛ بلکه به معنای آگاه‌سازی نسبت به کارکرد و عملکرد بخشی و ناحیه‌بندی شده<sup>۱</sup> و بالتبع‌گزینشی (ضمن پذیرش تأملات انتقادی) جامعه‌شناسی برای سایر جوامع (خارج از تمدن غرب) است؛ با عطف به این تأکید که این علم واجد مبانی تمدنی خاصی است. اساساً، دستگاه فکری تمدن - جامعه‌شناسی در فهم این که یکی از خصائص «علوم انسانی اجتماعی پایدار»، اتصال میان مبانی تمدنی با آن علوم است، ما را یاری می‌کند. این دستگاه مقدمه‌ای برای حرکت در مسیر فهم جدی‌تر و عملیاتی‌تر نسبت به علم تمدنی (به جای تعبیر مرسوم علم بومی) نیز هست. تمدن - جامعه‌شناسی آشکار می‌سازد که تمدنی بودن علم جامعه‌شناسی برای ما مستلزم دینی بودن آن نیز هست.

در پایان، یادآوری یک نکته و دقیقه معرفتی اهمیت معتنابهی دارد که نسبت میان تمدن - جامعه‌شناسی و تعیین تمدنی جامعه‌شناسی است. عموماً تلقی از مفهوم تعیین با مسئله محدودیت یا چارچوبی بسته اقتران یافته است، اشتباه و یکسان گرفته می‌شوند؛ درحالی که درجات و سطوحی از تعیین وجود دارد که در یک سر طیف، جبرانگاری تاریخی و در سر دیگر، «تأثیر» آزادانه و انتخابی مطرح است. با توجه به این که علوم انسانی اجتماعی در خلأ شکل نمی‌گیرد، جامعه‌شناسی نیز متأثر از بستر فکری و معرفتی است؛ لکن در هر علمی، مباحث و نظریات متمایز با جریان اصلی و غالب

دوران وجود دارند و نمی‌توان تمام محتواهای تولیدشده در آن علم را با یک برچسب یکسان عنوان‌گذاری کرد؛ مثلاً در سیر تطور علوم انسانی در غرب، می‌توان از نظریات یا اشخاصی متحول‌شده سراغ گرفت (رنه گنون<sup>۱</sup>) که تلاش کرده‌اند مبانی معرفتی متفاوتی را به کار گیرند، اما مسیر، طنین و بسامد علمی محیط‌شان سبب شده است تا ایده و صدای‌شان به ایده و صدای غالب تبدیل نشود. اختصاراً می‌توان چنین گفت که تمدن کیفیت روح حاکم بر معارف و علوم دوران را فراهم می‌آورد. ضمناً برحسب اتصال علوم انسانی اجتماعی به نوعی خاص از فلسفه تاریخ و تمدن، ابعاد و سهم حقایق تعیین‌پذیر و حقایق تعیین‌ناپذیر در آن علوم متفاوت خواهند بود.

متفکران اجتماعی متأخر از بحران معنا و هویت درون علمی و برون علمی (سراسر زندگی) سخن می‌گویند. در بعضی از مراکز پژوهشی و اندیشکده‌های جهان، ساحت‌ها و لایه‌های مختلف معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی در علوم اجتماعی با مباحثی آخرالزمانی امتزاج یافته‌اند. آنچه بشر به آن محتاج است، نگرش غایت‌محوری به معنای غلبه حقانیت مطلق و تخلف‌ناپذیر است. طی سال‌های پس از انقلاب نظریات، الگوها و روش‌های متنوعی پیرامون علوم انسانی-اجتماعی اصطیاد و احصا نیز شده است؛ لکن آنها باید در مسیری تمدنی هدایت، جهت‌دهی و همگرا شوند. به این منظور، معاضدت‌ها میان دو شاه‌بال دانشگاه و حوزه با تأکید بر فقه مضاف و علم مسئله‌محور حائز اهمیت خواهد بود. عملیاتی کردن تدریجی نتایج مستخرج از مباحث علوم انسانی بومی و اسلامی (و محصور نماندن در مباحث بی‌پایان نظری و فلسفی این علوم) ضروری است. باید از طریق ورود به میدان و تمرکز بر حل مسائل و نیازهای انضمامی انقلاب اسلامی و همچنین، پرداختن به تمدن از مجرای زندگی اجتماعی این علوم را کاربردی کرد.



## فصل اول:

# احاطه تمدنی غرب بر علم جامعه‌شناسی

## از ظهور تا افول؛ به روایت غرب



### مقدمه

با توجه به آنچه در مقدمه اشاره شد، در فصل اول به روایت‌هایی از متفکران اجتماعی دنیای غرب پرداخته می‌شود که نسبت میان تمدن غرب، مدرنیته و علم جامعه‌شناسی را دربرخواهد گرفت. این روایت‌ها نشان می‌دهند که چگونه و با پشت سرگذاشتن چه رویدادهای معرفتی و غیرمعرفتی، نوعی از رویکرد ناسوتی به فلسفه تمدن در فهم از مدرنیته و علوم منبعت از آن اندماج یافتند. این مسیر همراه با یک اعراض سترگ نسبت به جهان بینی و میراث کلیسایی رخ داد؛ تمدن غرب «گنبدی آهنین» بر فراز زندگی خود قرار داد. انقطاع خودخواسته غرب از عالم فرامادی سبب شد تا از همان ابتدا تردیدهایی درباره فرجام سرنوشت نظام انسان و هستی مطرح شود که رشحاتی از آن در بطن علم جامعه‌شناسی یا مفروضات بنیادین این علم راه یافته‌اند. در این میان، مفهوم «جامعه» ملتبس در قرائتی خاص از جهان است.

با فاصله گرفتن از دنیای جامعه‌شناسی کلاسیک و غلتیده شدن انسان و علم او در دنیای سرشار از تناقضاتی مانند امنیت و جنگ، نوع دوستی و نژادپرستی و غیره، استدراج و حسیض معرفتی آشکار شده است. اکنون، جریان‌های فکری مختلف در جوامع گوناگون سر برآورده‌اند و البته دنیای مدرن نسبت به آنها عمدتاً موضع فعال و هضم را پیش گرفته است و خود را باز یابنده و نامیرا (به دلیل باور به رقم خوردن پایان تاریخ توسط تمدن غرب) می‌داند. نوعی تکثرگرایی همراه با نسبی‌گرایی شکل گرفته است که معرفت را همچون کالایی عرضه شدنی در «بازار معرفت و فکر» می‌انگارد تا همه بتوانند در یک فضای رقابتی به جذب مخاطب پردازند. بالتبع، فلسفه علوم اجتماعی متعارف (رویکردها و پارادایم‌های گوناگونش) نیز از این دام و بن بست مصون نبوده است. اگرچه هر پارادایم مجوز عرضه کالای معرفتی خود را در این بازار یافته است، به دلیل مطرح نبودن یا نپذیرفتن معیاری به نام «حقانیت»، هیچ‌یک بر دیگری رجحان و برتری ندارد. نتیجه این خواهد شد که رویکردهای پساانگار (به معنای مصطلح آن) با سایر رویکردها (حتی دینی) در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. در مجموع، اتصال میان علم و معرفت با تحولات کلان تمدنی، چشم‌اندازی نو برای تأمل در لایه‌هایی از مباحث را فراهم می‌آورد که در این فصل به اختصار ارائه می‌شوند. امروز، مجرای غلیان کرده است که افزازگفت‌وگوهای مبنایی درباره علوم اجتماعی با قرائت‌های هزاره سوم و گفتمان‌های آخرالزمانی دشوار است و بیش‌ازپیش، از جامعه‌شناسی با مفروضات جهان‌شمولش مرکزیت‌زدایی می‌شود.

### ۱. سویه‌های تمدنی در فلسفه تاریخ مدرن: اقرارها و تردیدها

پیتر برگر استدلال کرده است که عقلانیت در غرب دارای ریشه‌های یهودی و مسیحی است؛ به گونه‌ای که بر طبق عهد عتیق، خداوند عالم را آفریده است و به آن خاتمه خواهد داد، اما میان آغاز و انجام آن، جهان از ساختار و منطق

خود پیروی می‌کند (برگر، ۱۹۶۹: ۱۱۵). همچنین، تالکوت پارسونز مدرنیته را امری پرورش یافته در اروپا و به طور خاص برآمده از میراث نهادی و فرهنگی مسیحیت و امپراتوری روم می‌دانست. نهادهای اساسی مورد نیاز شامل نماینده‌های به شکل دموکراتیک برگزیده شده، یک نظام حقوقی جهان شمول، فرهنگ سکولار و گسترش نظام بازار بود (پارسونز، ۱۹۶۶: ۴۰-۹).

نتیجه‌های این باورها، زمینه را برای جهان‌بینی سکولار فراهم آورد. سکولاریزاسیون به معنای انتقال تدریجی صفات الهی به انسان‌ها (اراده نامتناهی انسانی)، جهان طبیعی (علیت جهان شمول مکانیکی)، نیروهای اجتماعی (اراده عمومی و دست پنهان) و تاریخ (ایده پیشرفت، تحول دیالکتیکی، مکر عقل) است (گیلسپی، ۱۴۰۱: ۴۱۴). همچنین، از نظر استیو بروس<sup>۱</sup>، سکولاریزاسیون یک وضعیت اجتماعی با سه مؤلفه زیر است (بروس، ۱۳۸۷: ۵۷): ۱. کاهش اهمیت دین برای اداره نقش‌ها و نهادهای غیردینی؛ ۲. کاهش اعتبار اجتماعی نقش‌ها و نهادهای دینی و ۳. کاهش در میزان درگیر شدن مردم در اعمال، ایده‌ها و عقاید دینی و تنظیم کردن سایر جنبه‌های زندگی با رویه‌های برآمده از ایده‌های دینی.

حتی جریان‌های دینی غرب از باور به ظهور انسان تأثیر پذیرفتند. به زعم دیوید مارتین<sup>۲</sup>، منطق پروتستانتیسم هوادار اصل اراده‌گرایی است (مارتین، ۱۹۷۸: ۹). ماکس وبر مدعی بود که شکاف‌های برخاسته از پروتستانتیسم منجر به آزاد شدن قدرت انتقادی و خلاق انسان شد (اونز، ۱۳۹۵: ۴۲). ایده فردگرایی هرچند اساساً به وسیله جنبش اصلاح مذهبی برانگیخته شد، به تدریج یک امر پویا و مستقل دیگر یعنی برابری خواهی را پروراند و شالوده برابری در برابر قانون را پی‌ریزی کرد. این برابری خواهی به گسترش یک فرهنگ

1. S. Bruce  
2. D. Martin

ملی مشترک کمک کرد (بروس، ۱۳۸۷: ۷۰ و ۷۱). مرتون و وبر بر آن بودند که در سده هفدهم، در بخش‌های پروتستان اروپا یا در کشورهایی که حاکمان‌شان نگرش نسبتاً آزادتری در مورد مذهب داشتند، پیشرفت علم بسیار نیرومندتر و چشمگیرتر بوده است (اونز، ۱۳۹۵: ۵۳). از نظر مرتون، ترکیب تجربه‌گرایی، خردگرایی و ایمان در پروتستان‌تیسیم با یکدیگر سازگارند (مرتون، ۱۹۷۰: ۱۱۰). ظرفیت فردگرایی پروتستان‌تیسیم راه را برای انشقاق، تنوع و تکثر فرهنگی هموار کرد.

در قلمرو دین، ظهور آیین پروتستان و در قلمرو فلسفه و علم، عقل‌گرایی تجلی‌های فردگرایی بودند. همچنین به واسطه عقل‌گرایی، دین به احساسات‌گرایی یا اخلاق‌گرایی صرف تنزل یافت. پروتستان‌تیسیم هرچه توانست انجام داد تا دین را انسانی کند و به سلاحی علیه همه ادیان تبدیل شد (گنون، ۱۳۸۷: ۹۵-۹۲). مذهب پروتستان گرفتار روحیه ساده‌ساز تمدن غرب است؛ یعنی به صورت حذف تقریباً کامل مناسک و نیز تفوق بخشیدن اخلاق بر آیین درآمد است. در نتیجه، به شکل دستورالعمل‌هایی پیش و پا افتاده تبدیل شده است که هر فرد می‌تواند به هر نحو که مایل باشد، آنها را دریابد. نوعی احساسات مبهم عاری از ارزش واقعی جای دین را گرفته است (گنون، ۱۳۸۹: ۹۳ و ۹۴). فردگرایی روحیه مناظره‌جویی و پرسشگری از همه چیز را فراهم می‌کند و در نتیجه، به نوعی از انحصارطلبی و محق بودن دامن می‌زند (گنون، ۱۳۸۷: ۱۰۰). بالتبع، انسان جایگزین خدا می‌شود؛ فرد معیار همه چیز را تعیین می‌کند و مدعی تحمیل قوانینی بر عالم است که آنها را تماماً از عقل جزئی خطاپذیر و نسبی خود بیرون می‌کشد (گنون، ۱۳۸۷: ۱۰۳). هرمن کاون<sup>۱</sup> و آنتونی ویینر<sup>۲</sup> (از آینده‌شناسان قرن بیستم) پیش‌بینی

1. H. Kahn  
2. A. Wiener



می‌کردند که فرهنگ‌های قرن بیستم به‌طور روزافزون «حسی» خواهند بود؛ یعنی آن را تجربی، این‌دنیایی، سکولار، انسان‌گرایانه، عمل‌گرایانه، سودگرایانه، قراردادی و لذت‌گرایانه تعریف کردند (برگر، ۱۳۹۷: ۲۷-۲۸). اساساً، نظریه سکولار شدن فرهنگ مدرن به معنای سکولار شدن آگاهی به‌کار می‌رود (برگر، ۱۳۹۷: ۳۱).<sup>۱</sup> از نظر برگر، کثرت‌گرایی پدیده دوقلوی سکولار شدن به حساب می‌آید (برگر، ۱۳۹۷: ۴۶).

انسان مدرن در کثرتی از جهان‌ها زندگی می‌کند و میان ساختارهای اعتبار در حال رقابت و اغلب متناقض در حال جابه‌جایی است که هر یک از آنها به واسطه واقعیت ساده همزیستی اجباری با ساختارهای اعتبار دیگر تضعیف شده است. برگر این متکثر شدن (نه افول فیض) را مهم‌ترین علت کاهش اعتبار سنت‌های دینی می‌داند. در این وضعیت، باورهای دینی از سطح یقین بدیهی انگاشته شده به سطح باور صرف یا نظریا ترجیح دینی عبور می‌کنند (برگر، ۱۳۹۷: ۸۱-۸۲).

در دهه ۱۹۲۰ در ایالات متحده آمریکا، از کثرت‌گرایی (به عنوان دنباله منطقی فردگرایی) به منزله نوعی ایدئولوژی دفاع شد؛ گو این‌که بشر به مرحله گذار از سرنوشت به انتخاب<sup>۲</sup> رسیده باشد. البته پیش‌درآمد آن، انحصارزدایی از دین بود. تا پیش‌ازین، نهادهای دینی نهادهای مسلم انتظام‌بخش اندیشه و کنش بودند. در مغرب‌زمین، کلیسا ظرفیت دنیوی شدن را در خود داشت؛ آن‌گاه که ایده «یک پادشاه، یک دین» یگانگی مسیحیت را به میانجی استقرار کلیساهای ملی ممکن کرد. تشکل‌های دینی

۱. البته میان فرایند سکولار شدن در آمریکا و اروپا تفاوت‌هایی وجود دارد. توماس لاکمن الگوی آمریکایی را سکولار شدن از برون و الگوی اروپایی را سکولار شدن از درون توصیف کرده است (برگر، ۱۳۹۷: ۳۲).

2. from Fate to Choice

از یک پایگاه قانونی برابر برخوردار بودند. از اینجا به رابطه دیالکتیکی سکولاریزاسیون با کثرت‌گرایی (به مثابه پدیده‌های جفتی<sup>۱</sup>) می‌رسیم؛ چشم‌اندازی خودآیین و غیردینی درباره جهان که دنیوی شدن الهیات مسیحی نیز پیامد انحصارزدایی (تجزیه مسیحیت) و بالتبع، کثرت‌گرایی بود. لزوم توجه به نتایج (و حصول بیشترین نفع) که مقتضای رقابت کثرت‌گرایی است، در بازار دینی رواج می‌یابد؛ از این رو، نهادهای دینی باید محصولات خود را دگرگون کنند تا بتوانند آنها را با نیازها و ترجیحات مصرف‌کنندگان وفق دهند. مردم دیگر به جای مواجهه با یک مکتب انتظام‌بخش به زندگی (در بحث از تربیت کودکان)، با مکاتب مختلفی روبه‌رو هستند که انتخاب به ایشان واگذارده می‌شود تا معانی‌ای را که تمایل دارند، به‌طور ترکیبی و به‌میزان لازم اختیار کنند. در میان شاخه‌های گوناگون پروتستانتیسم، نوع لیبرال آن است که به دلیل سازگاری با اقتضات دنیوی شدن و باور به اصل موضوعه «فقط ایمان»<sup>۲</sup>، بخت بیشتری برای کامیابی پیدا می‌کند. این نوع دین است که به سبب سر تسلیم فرود آوردن در برابر اندیشه مدرن، به عاملی برای تصدیق وضع موجود اجتماعی و سیاسی (نوعی ایدئولوژی) تبدیل شده است (نیزگاما، ۱۳۹۸: ۸۶؛ ۹۲-۹۷؛ ۱۰۲-۱۰۵؛ ۱۲۲-۱۲۳؛ ۱۴۶).

فردگرایی و اومانیسیم دو عنصر مرکزی لیبرالیسم را شکل می‌بخشند (گیلسپی، ۱۴۰۱: ۴۳۹). مشخصه انسان‌شناسی لیبرالیسم پروتستان کلاسیک در قرن نوزدهم و تا حدود جنگ جهانی اول، به‌عنوان مرحله تمدن سرمایه‌داری فاتح، عبارت از اعتمادی شدید به عقلانیت و تکامل‌پذیری انسان و همچنین، ایمان به سیر پیشرونده تاریخ بشر بود (برگر، ۱۳۹۷: ۸۷ و ۸۸). مهم‌ترین دغدغه لیبرالیسم الهیاتی (به معنای اخص الهیات

1. Twin Phenomenon

۲. اصلی که از نظر پیتر برگر، ملهم از فردریش شلایرماخر است (نیزگاما، ۱۳۹۸: ۱۳۲).

پروتستان) انطباق شناختی مسیحیت با جهان بینی مدرنیته و یکی از مهم‌ترین پیامدهایش برچیده شدن روزافزون داربست فراطبیعت‌گرایی از سنت مسیحی بود.<sup>۱</sup> با اسطوره‌زدایی<sup>۲</sup> از مسیحیت، محتواهایی متناسب با انسان مدرن (اگزستانسیالیسم) در آن جایگزین شد<sup>۳</sup> (برگر، ۱۳۹۷: ۴۰-۴۱).

پیتر برگر چند چرخش نسبت به لیبرالیسم پروتستان پس از جنگ جهانی اول و بحران سرمایه‌داری را برمی‌شمارد: (۱) واکنش نوارتودوکس به لیبرالیسم الهیاتی بود که بار دیگر جرئت کرد بگوید «خداوند می‌فرماید». این گرایش ضد انسان‌شناختی بود. (۲) ورود دوباره چشم‌اندازهای انسان‌شناختی به درون موضع نوارتودوکس بود که بر خسران، رنج و مصیبت شرایط انسان به شیوه‌ای اگزستانسیالیستی تأکید می‌کرد. بعدها نسخه‌هایی بدینانه‌تر از انسان‌شناسی فرویدی به آن اضافه شد. (۳) چشم‌اندازهای انسان‌شناختی امیدبخش مانند «خوش باش و لذت ببر!» که دنیای اجتماعی بار دیگر

۱. یکی از اصلی‌ترین عناصری که مسیحیت را از اسلام متمایز می‌کند، مفهوم تجسد است. این مفهوم امکان‌پیدایی شکلی از اومانیزم را فراهم می‌کند که منزلتی شبه‌الهی به انسان‌ها می‌بخشد. ایده تجسد زمینه توجیه اومانیزم مسیحی را فراهم کرد. ظهور مدرنیته در جهان اسلام، اغلب به دلیل امپریالیسم غربی بود. در نتیجه، مدرنیته نه تنها با تعهدات وجودشناسانه و الهیاتی اسلام سر دشمنی داشت، بلکه با بسیاری از میثاق‌ها و شعائر اجتماعی سنتی در جامعه اسلامی ناهمخوان بود. بنابراین، مدرنیته تأثیری کم‌رنگ و متناقض بر جهان اسلام گذاشت (گیلسپی، ۱۴۰۱: ۴۳۷).

## 2. Demythologization

۳. البته گیلپی معتقد است که دین و الهیات نقش حیاتی در شکل‌گیری ایده مدرنیته ایفا کردند. به عبارت دیگر، مدرنیته از همان آغاز نه تنها در پی حذف دین نبود، بلکه می‌خواست دیدگاهی تازه را درباره دین و جایگاه آن در زندگی انسان پرورد (گیلسپی، ۱۴۰۱: ۳۶-۳۷). ریشه‌های مدرنیته نه در خودآثباتی یا عقل انسان، بلکه در مبارزه متافیزیکی و الهیاتی عظیمی قرار دارند که پایان جهان قرون وسطایی را رقم زد (گیلسپی، ۱۴۰۱: ۵۷). مجموعه دگرگونی‌هایی که جهان مدرنیته را در طول بیش از سه قرن پدید آوردند، نتیجه تلاش‌های مکرر (و البته نهایتاً ناموفقی) بود که هدف‌شان پروراندن متافیزیک خاص منسجمی بود که بتواند رابطه انسان، خداوند و طبیعت را در چارچوب وجودشناسی نومیالیستی شرح بدهد (گیلسپی، ۱۴۰۱: ۴۱۱).